

حداکثر خونسردی، حداقل احساسات

اگر از داستان کوتاه خوشتان می آید، اگر از سادگی خوشتان می آید، اگر حوصله حرف های قلمبه سلمبه را ندارید، اگر اعصاب توصیف دارودرخت و چشم وابرو و قدوبالا را ندارید، اگر از آن هایی هستید که فکر می کنند عشق هم مثل انتقام، غذایی است که باید سرد سرو شود، بی گمان از چخوف خوشتان خواهد آمد و در این صورت این بخت را دارید که یک آدم حسایی به حساب بیایید. نکته دیگر اینکه اگر از داستان کوتاه دل خوشی ندارید، دیگر بی شک باید با چخوف آشنا شوید؛ چون داستان های او این قدرت را دارند که نظر شما را برگردانند و داستان کوتاه را برایتان زنده کنند. الان کمی تصویرش سخت است اما تا قبل از چخوف، تقریبا کسی به صرافت نیفتاده بود که می شود درباره سر خوردن روی برف، درباره دوستی که به طور تصادفی در ایستگاه راه آهن دیده ای، درباره ملال زندگی در شهری کوچک یا بزرگ و خلاصه درباره این اتفاق که هیچ اتفاقی نمی افتد، داستان نوشت. شخصیت های مورد علاقه چخوف، آدم های عادی بودند. آدم هایی که به قول خودش به قطب شمال نمی رفتند و از کوه پرت نمی شدند. آن ها می رفتند اداره، با نشان دعوایم کردند و سوپ کلم می خوردند. چخوف دراصل پزشک بود. البته خودش هیچ وقت نتوانست تصمیم بگیرد دراصل کدام است؛ نویسنده یا پزشک؟ چون هردو دوست داشت. این موضوع باعث شد با همه نوع آدمی سروکار داشته باشد و این برای یک نویسنده، شانس بزرگی است؛ به خصوص کسی که می خواهد درباره مردم عادی بنویسد.

چخوف اولین داستان هایش را برای یک مجله فکاهی می نوشت. او علاوه بر قد بلند و موهای خرمایی، استعداد طنز خوبی هم داشت اما آنجا که هیچ کس کامل نیست، مرد فقیری بود. درواقع به امید اینکه پولی دست



حبیبه جعفریان نویسنده و روزنامه نگار

خودش و خانواده ۹ نفره اش را بگیرد، به سرش زد که بنویسد. قرار بود که چخوف هر هفته ۱۰۰ کوپک می شد یکی ۱۰۰ سطری، فقط بدهد و در ازای هر سطر ۸ کوپک بگیرد. (هر ۱۰۰ کوپک می شد یک روبل). خیلی های می گویند همین ماجرای «قط ۱۰۰ سطر» بود که سبک مختصر و مفید نویسی چخوف را شکل داد. منطقی به نظر می رسد اما تأثیر شخصیت خودش را هم نباید فراموش کرد. چخوف آدم سردی بود. خیلی مهربان اما سرد، درحالی که از وقتی ۲۰ سالش بود، بیش و کم، همه زن هایی که او را می دیدند، عاشقش می شدند. او در چهل و یک سالگی ازدواج کرد و سه سال بعدش مرد. یکی از دوستان چخوف درباره اش می نویسد: «فکر می کنم او قلب خودش را برای هیچ کس کاملاً باز نکرد یا به هیچ کس کاملاً دل نداد». او با همه مهربانی تا آنجا که به رفاقت و دوستی مربوط است، سرد بود. چخوف می گفت ببینید تولستوی چطور داستان می نویسد: آفتاب طلوع می کند. آفتاب غروب می کند. پرنده ها می خوانند. هیچ کدام این ها نمی خندند یا هق هق نمی کنند و نکته اصلی همین است؛ سادگی.

او طرفدار حداکثر خونسردی و حداقل احساسات بود. اگر تو طرفدار حداکثر احساسات هستی، فقط کار خودت پیچیده تر می شود؛ چون باید هنگام نوشتن آن ها، از همیشه خونسردتر باشی. به نظر او هر چیزی که با داستان ارتباط نداشت، باید بیرحمانه دور ریخته می شد. این همان کاری بود که خودش می کرد. دوستانش نسخه های دست نویسش را قبل از اینکه فرصت پیدا کند ناقصشان کند، از دستش می قاپیدند. اگر این کار را نمی کردند، همه داستان هایش تبدیل می شدند به چیزی شبیه این: «آن زن و مرد جوان بودند. عاشق هم شدند. ازدواج کردند و بدبخت شدند.»

عالم مجاهد آیت... میرسیدعلی آیت نجف آبادی در سال ۱۲۴۷ خورشیدی (۱۲۸۷ قمری) در نجف آباد اصفهان به دنیا آمد. او بعد از بیست سالگی در اثر حادثه ای، به علم و دانش علاقه مند و وارد حوزه علمیه اصفهان شد. وی در اصفهان از محضر استادانی همچون سید محمد فشرکی، سید ابوالحسن جلوه و سید مهدی نحوی استفاده برد و پس از آن رهسپار نجف اشرف شد. آیت... نجف آبادی در نجف نیز از محضر استادان بزرگی مانند سید اسماعیل صدر، میرزا محمد تقی شیرازی، حاج آقا رضا همدانی، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و سید محمد کاظم یزدی کسب فیض کرد و در مدت کوتاهی با پشت سر گذاشتن مراحل رشد، در فقه، اصول، فلسفه، عرفان و اخلاق به مقام تبحر و استادی رسید. وی پس از آن اعزام اصفهان شد و حلقه درس خود را تشکیل داد. آیت... نجف آبادی یکی از استادان مشهور حوزه اصفهان در دوره سرکوب این پایگاه دینی توسط رضاخان بوده است. وی به فریضه امر به معروف و نهی از منکر اهمیت خاصی می داد و با حاکمان مستبد محلی و خوانین زورگو مبارزه می کرد. همچنین در مقطعی که ایران را بیگانگان اشغال کرده بودند، آیت... نجف آبادی با خود کاظمی روس ها مجاهده و مبارزه فراوانی کرد. در نتیجه، خانه اش را آوایش تحریک شده و مزدوران و ماموران شان غارت کردند و خودش نیز در کنسولگری شوروی در اصفهان زندانی شد. در آن ایام که در اثر حضور متفقین در ایران، قطعی و گرانی بیداد می کرد، او و دیگر عالم اصفهان، میرسیدحسن چهارسوقی، ابتکاری به خرج دادند و طی اعلامیه ای از مردم مسلمان و یازاریان متمکن خواستند که در مناطق مختلف شهر، انجمن خیریه تشکیل دهند و از بینوایان، بیکاران و گرسنگان، حمایت برنامه ریزی شده کنند. این برنامه در بین مردم بسیار مؤثر واقع شد، به گونه ای که اغلب انجمن های خیریه فعلی اصفهان نیز از بقایای همان انجمن ها هستند. در کنار فعالیت های سیاسی و اجتماعی، حلقه درس آیت... نجف آبادی، سیدور...، خاتمی، سیدعلی علامه فانی و سید مرتضی پسنبدیده از آن جمله اند. او مسائل فقه و اصول را به خوبی تجزیه و تحلیل می کرد و در کلام نیز تبحر وافی داشت. آیت... میرسیدعلی آیت نجف آبادی سرانجام در ۳۰ بهمن ۱۳۲۱ هجری خورشیدی برابر با سیزدهم صفر ۱۳۲۲ هجری قمری در هفتاد و چهار سالگی در اصفهان وفات یافت و پس از تشییع با شکوه، در قبرستان تخت فولاد مدفون شد. این عالم مجاهد و فقیه سترگ، جد مادری شهید دکتر حسن آیت، نماینده مجلس شورای اسلامی در دوره اول و عضو حزب جمهوری اسلامی، است که در چهاردهم مرداد ۱۳۲۰ هجری خورشیدی به دست منافقان کوردل به شهادت رسید.

حدیث روز

هرگاه از کاری

ترسیدی، خود را به

تس شهید از آن کار،

دشوارتر و زیان بارتر از

اقدام به آن کار است.

(امام علی(ع)

ندیدن

از وضوح بیش از حد

امیرمصور رحیمیان | آن وقت ها

هیچ کس تلفن همراه نداشت و هنوز این نرم افزارهای آدرس یابی و نقشه خوانی هم نیامده بود. روی نقشه با ماژیک مسیر را کشیده بودیم و به همراه دو نفر از دوستان با کمال، با یک پیکان قیراق و سبزرنگ به جاده زده بودیم. به خیال خودمان می رفتیم به سمتی که بوی شرعی دریای جنوب از آن می آمد. چون نقشه نداشتیم و هیچ کدام این ها نمی خندند یا مسیر، بیشتر از حد معمول دقت می کردیم و به هر شهری هم که می رسیدیم، روی نقشه علامتشان می زدیم که یعنی از اینجا رد شده ایم. این قسمت سفر هیچ مشکلی نداشتیم و راه را درست می رفتیم، ولی مصائب از آن جایی شروع می شد که قرار می گذاشتیم در شهری، روز را به شب بدوزیم. هر چند در مورد مکان های دیدنی شهر، چیزهایی خوانده بودیم، نمی دانستیم چطور به آنجا برسیم. از هر کس که می دیدیم، نشانی می پرسیدیم و آخر هم به آن جایی که قصد داشتیم برویم، نمی رسیدیم یا دیر می رسیدیم. این نابلد و گنگ بودن، جایی در نیمه شب درست وسط بیابان، یقه ما گرفت. بیرون از «برکو» بودیم و می خواستیم درخت ۴ هزاره ۵۰ ساله را ببینیم، ولی هیچ کس را پیدا نمی کردیم که نشانی از او ببرسیم. به ناچار همان جا ماندیم تا خورشید

باید و راه را نشانمان بدهد. سپیده صبح زده، در خاکستری گریه میشش آسمان، محو و تار، هیبت درخت را دیدیم که عظیم و سر به آسمان ساییده، آن طرف جاده ایستاده است. بعدها فهمیدم که بعضی چیزها از شدت وضوح، تیره اند؛ از بس که ساده و بدیهی اند، به چشم نمی آیند. مثل عظمت این درخت و مانند حال روز بروز؛ موجودی که اصل و اساسش بر آزادی گذاشته شده است.

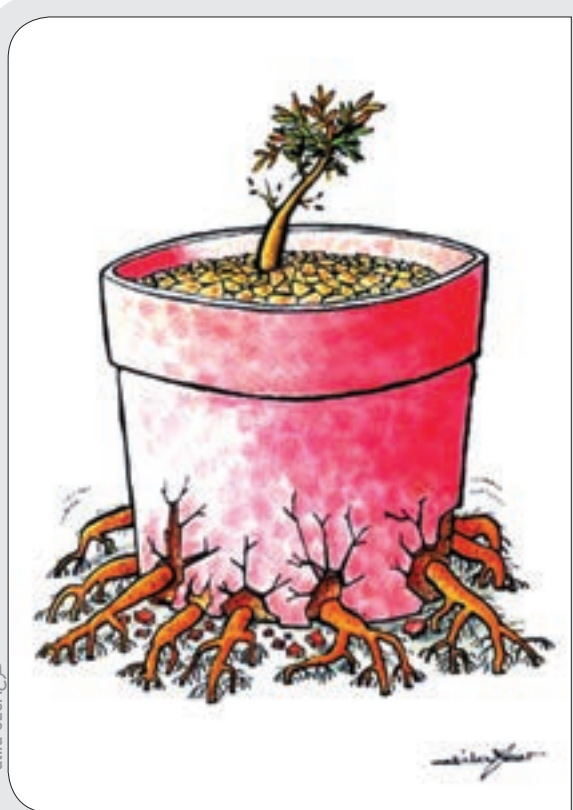
وضعیت هوا ۲۱٪	↓ ۱۳° ↑ ۲۵°
صبح ۱۰°	ظهر ۲۴°
عصر ۲۱°	شب ۱۷°

اذان ظهر ۱۱:۴۶	نیمه شب شرعی ۲۳:۰۳
غروب آفتاب ۱۷:۱۵	اذان صبح فردا ۰۴:۴۹
اذان مغرب ۱۷:۳۴	طلوع آفتاب فردا ۰۶:۱۴

روزنامه شهر امید وزندگیSHAHRARANEWS.IRشنبه۳۰۱۱۹۹۴۸صفحه۴۰صفحه ورزشی۸۰صفحه ۷شنبه+۲۴صفحه شهرامجله۳۳۲۷ | ۱۰۰۰ تومان



میثاق نامه اخلاق حرفه ای



طرح: alia ozer

«ما». گلدانی با گیاهی کوتاه ولی ریشه های بلند که زیر گلدان را ترکانده اند و هر کدام به راهی رفته اند. اوزر به هیچ چیز دیگری اشاره نمی کند. سراسرت می رود سر اصل مطلب و از پرداختن به حواشی خودداری می کند. انگار هنرمند فریاد می کشد که: «اندیشه را نمی شود مهار و محدود به ظرفی از قبل ساخته کرد. بالاخره از جایی بیرون می زنی و راه خودش را می گیرد». این اثر برای این نسل نیست، برای تمام آدم های است که در تمام دوران ها زندگی کرده اند. برای آن هایی است که بعد ها می آیند و همیشه و هر روز به همان مفهومی فکر می کنند که پیشینیانشان فکر می کرده اند. برای ریشه هایی است که درند هیچ گلدانی نمی مانند. مثل ریشه های از خاک سر برآورده درخت ۵ هزاره ۵۰ ساله که از این داستان ها زیاد دیده است. رد سم اسبان و چرخ اراده توپ های زیادی بر تنش مانده و هیچ وقت کوتاه نیامده است. نشانه کوتاه نیامدنش هم همان چتر بزرگ روی سرش؛ چیزی که از بس عظیم و واضح است، خیلی به چشم نمی آید.

چیزی که برای انسان از نان شب واجب تر و از هوا لازم تر است و سنگین ترین مجازات برای مردمان، سلب آن است. آزادی هم مثل ریشه های درهم تنیده آن درخت، چندین شاخه دارد؛ آزادی اندیشه و سخن و خور و خواب و رفت و آمد. آن سیاستمدارانی که از درک این خاصیت آدمیزاد ناتوانند، محکوم به فراموشی و عدم هستند. مثالش را هم هر روز و هر دقیقه در چهار وجه جهان می بینیم. از دولت نظامی روی کار آمده در میانمار گرفته تا شورش مردم آمریکا و هزاران جای این کره کوچک آبی رنگ. اثر «آتیلا اوزر» ترک هم مثل معایبی که به آن اشاره می کند، به همین وضوح است. از زور قابل فهم بودن است که تصمیم گرفتیم برایش بداشت بنویسیم. انگار «دو به علاوه دو» را در آزمون دکتری ریاضیات آورده اند. از بس مغزهاشان پیچیده شده است، هزار تحلیل می دهند و هیچ کس فکرش به پاسخ درست نمی رسد. اثر در کمال سادگی به اصل و اساس بشر اشاره می کند. انگار کسی با انگشتش مستقیم به ماه اشاره کرده است و دارد داد می زند:

میکل آنژ؛ داستان تلاش و موفقیت



در شب پرده برداری از این مجسمه، میکل آنژ وقتی همراه با دوستانش در میان مردم ایستاده بود، صدای پیکرتراشی دیگر را شنید که ادعا می کرد خلق مجسمه، کار اوست. میکل آنژ در تاریکی شب باشمعی در دست، پای مجسمه رفت و نامش را با حروفی بسیار کوچک روی آن حک کرد. این تنها باری بود که او امضایی از خود پای یکی از آثارش گذاشت. پنج سال بعد، میکل آنژ مجسمه داوود را به پایان می رساند. این مجسمه نمایانگر پیروزی داوود بر جالوت است و سمبلی از آزادی و امید برای فلورانس تحت سلطه دشمنان متخاصم آن زمان. در این زمان، میکل آنژ با داشتن مجسمه داوود و پیه تا در کارنامه کاری خود، به یکی از سردمداران جنبش هنری رنسانس تبدیل شده بود. در همین زمان بود که برامانته وارد داستان زندگی او شد.

دوناو برامانته، معمار پاپ بود. در آغاز قرن پانزدهم، برامانته مشغول کار بر روی کلیسای سن پیترو بود و هم زمان، میکل آنژ در رم درحال ساخت ۴۰ مجسمه برای آرامگاه پاپ ژولیوس بود(کاری که او هیچ وقت موفق نشد به پایان برساند). برامانته از اینکه پروژه آرامگاه پاپ به او سپرده نشده بود، عصبانی بود. به همین خاطر، وقتی از او سوال شد چه منبع: لایف تراولزن



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول و سردبیر: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا
- دبیر مرکزی: ۰۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۰۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۰۳۷۲۴۳۱۰
- شماره پیامک: ۰۳۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

کیوسک

لوپاریزین

هک اطلاعات بیمارستان ها در وانفسای همه گیری کرونا، شاید عجیب ترین اتفاقی باشد که این روزها در کشورهایی مانند فرانسه رخ می دهد. براساس گزارش «لوپاریزین» که با تیتیر «بیمارستان؛ هدف مبهم و مطلوب هکرها» منتشر شده است، حمله های بی دربی رایانه ای به مراکز بهداشتی فرانسه، نقایص موجود در امنیت سیستم های اطلاعاتی و محافظت از داده های بیمارار را برجسته می کند.

گاردین

هفته گذشته بود که «ایندپندنت» در مطلبی به بحران مراقبت برای هزاران نفر که نیاز به کمک طولانی مدت دارند، اشاره کرد. در این راستا، «گاردین» نیز در آخرین شماره خود به این موضوع پرداخته و نوشته است: «پس از تحقیقات جدید کرونا، حدود ۲ میلیون نفر دیگر هم (در انگلیس) باید مراقبت های خانگی دریافت کنند.»

در به در به دنبال کیت تست قندخون

غلامرضا بنی اسدی

پیام ها و پست های دریافتی گوشی ام را بررسی می کنم و می رسم به این پیام که شهروندی محترم با امضای «نخعی» فرستاده است: «با سلام، جناب آقای بنی اسدی! شما که درباره مشکلات روز جامعه مطلب می نویسید، درباره یک موضوع که خیلی حاد هم هست و این حقیر و خیلی از مردم با آن درگیر هستند، مطالبی را یادداشت کنید تا به گوش مسئولان برسد، شاید کاری کردند. اما آن مشکل؛ بیش از چهار ماه است که برای تست قندخون خودم که دیابتی هستم، به هر دری که زدم، نتوانستم نوار یا کیت تست قندخون(دستگاه صفر یک) پیدا کنم، در صورتی که برای هر دیابتی لازم و بلکه واجب است این نوار را داشته باشد! تا قند خون خود را هر روز چک کند و بعد انسولین بزند. ببخشید، اگر امکان داشت، در این مورد یادداشتی، چیزی، بنویسید. ان شاء... مسئولان توجه کنند.»

کلمات ساده اند اما طعم دارند، اما رنگ دارند، اما درد دارند. طعم گس گشتن و رفتن و نرسیدن. به خرمالوی نرسیده می ماند این طعم. رنگ هم دارد. راستی رنگ رنج، چگونه است؟ زرد، به رنگ سیمای فرد بیمار؟ سیاه، به رنگ حسرت؟ چه رنگی؟ درد را اما همه می شناسیم و «آخ»، آشناترین کلمه است که اگر چه دو حرف بیشتر نیست، دو دنیا معنا دارد. نمی خواهم پیام سلیس و صریح این همشهری محترم لایه لای رنگ ها و طعم ها گم شود، بلکه می خواهم حروف را به فریاد وادارم برای تحریر کلمه «کمک» و ترکیب «آی مسئولان! کمک!» روزگار بیماران خوب نیست و روزگار بیماران خاص از بد هم بدتر است.

خدا نکند کسی کارش به درمان برسد؛ چون برای تهیه دارو به روزگاری خواهد افتاد که بیماری را فراموش خواهد کرد.

همین یکی دو هفته با افرادی مواجه شدم که درد در جان بیمارشان قد کشیده بود از بس که دستشان از دارو کوتاه مانده بود. یکی برای مادرش که در کما گرفتار بود، دارو می خواست، یکی برای چشم عمل کرده همسرش، یکی برای دردی که معلوم نبود از قلب است یا از گردن، در دست چپش ریخته است و...

کاری بکنند مسئولان تا همان طور که پیش ترها رهبر انقلاب فرمودند، وقتی کسی بیمار می شود، فقط درد بیماری را نداشته باشد نه دردهایی که از بیماری بدتر است.

زین قنبر

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

- **ناوبراسته**
- **من از نقطه نظر شما استفاده کردم و خیلی مفید فایده بود.**
- **وبراسته**
- **من از دیدگاه شما استفاده کردم و خیلی مفید بود.**

نکته

نقطه نظر گزته برداری از انگلیسی است و بهتر است از «دیدگاه» استفاده کنیم.

مفید فایده حشواست؛ «مفید» به تنهایی کافی است.

#زین قنبر یارسی

مجله عصر مژگر هجده شصت



برای خواندن مجله

عصر شهر آرا

کد را اسکن کنید

